

نقد عام نگاه امتناعی دکتر سید صادق حقیقت به حکمت سیاسی متعالیه

داود مهدوی زادگان

سلام علیکم

فایل صوتی و تائیدی آقای دکتر سید صادق حقیقت با عنوان " نقد نقد دکتر علیرضا صدرا درباره امکان فلسفه سیاسی متعالیه " (مورخ شش خرداد ۱۴۰۰) را به دقت شنیدم و خواندم. دکتر حقیقت در گفتار خود ضمن روایت مجدد ده مدعایش در نفی امکان فلسفه سیاسی حکمت متعالیه، به نقدهای جناب دکتر صدرا پاسخ داده است .

نگارنده به عنوان دوستدار مباحث فلسفه سیاسی از هر دو بزرگوار بویژه از آقای دکتر حقیقت بخاطر طرح چنین بحثی تشکر می کنم. زیرا همین دعاوی امتناعیه به سهم خود در رونق و شکوفایی فلسفه سیاسی حکمت متعالیه موثر است. خیلی از آثار علمی گراسنگ، محصول پاسخ دادن به همین نفی و انکارها بوده است. چنانکه کتاب الذریعه حاج آقا بزرگ تهرانی در پاسخ به گفته جرجی زیدان مبنی بر اینکه تشیع در قرون اولیه اسلام، فقهای نامدار در خور ذکر ندارد، نوشته شد. لذا مدعای دکتر حقیقت در امتناع فلسفه سیاسی حکمت متعالیه به سهم خود موجب تکاپوی بیشتر پیروان و علاقمندان حکمت صدرایی در بسط و شکوفایی فلسفه سیاسی آن می شود. از این رو، ضمن ارج نهادن به پاسخ های جناب دکتر صدرا، در اینجا می کوشم نظری بر دعاوی و نقد نقد دکتر حقیقت بیاندازم. زیرا سخن و داوری ایشان درباره فلسفه سیاسی حکمت متعالیه را درست و دقیق نمی دانم. لکن پیش از پرداختن به اصل سخن ایشان، چند نکته پیرامونی و عام را اشاره می کنم.

۱. دعوی امتناع که از سوی دکتر حقیقت طرح شده، سخن بدیع و جدیدی نیست. چنین نگاهی به سنت و اندیشه ورزی های سیاسی دینی / سنتی سابقه ای بیش از یک صد ساله و عمدتاً ریشه در اندیشه منورالفکری معاصر را دارد. یکی از ویژگی ها یا مفروضات اصلی این جریان فکری در عقیم دانستن اندیشه سنتی در دنیای معاصر است. جریان گسترده ای از روشن فکری ایران بر امتناع تفکر در اشکال

مختلف فلسفه های اسلامی، اعم از سینوی و اشراقی و متعالیه، قائل اند. البته اختلاف این جریان در تفسیر معنای امتناع است. امثال آرامش دوستدار بر امتناع ذاتی این تفکراصرار می ورزند. اما برخی دیگر مانند استاد دکتر حقیقت، سید جواد طباطبایی و نیز بیژن عبدالکریمی و محمد مجتهد شبستری، مفهوم امتناع را تاریخی تفسیر می کنند و مدعی زوال و امتناع تاریخی حکمت و اندیشه سیاسی اسلام هستند. به عبارتی این دسته، مدعی امتناع وقوعی فلسفه ورزی سیاسی دینی در دنیای مدرن می باشند. در این میان، به نظر می رسد که دیدگاه دکتر حقیقت به دسته اول؛ یعنی قائلین به امتناع ذاتی نزدیکتر است. اما به هر روی، وجه مشترک این جماعت در داوری فلسفه سیاسی حکمت متعالیه، قول به امتناع است. نگارنده سالها پیش در نبشته ای که در مجموعه مقالات کنگره حکمت صدرایی هم منتشر شد، این جریان را «امتناعیون» نامیدم. و حالا با نمونه ای از جریان امتناعیون در حوزه علمیه؛ یعنی آقای دکتر حقیقت روبرو هستیم. شاید بدیع بودن کار ایشان در تعین و تشخیص نگاه امتناعیون بر حکمت متعالیه باشد و الا اساس این بحث را افراد زیادی از متعلقین به اندیشه مدرن خواهی طرح کرده اند. چنانکه دکتر عبدالکریمی ابتدا کتابی با عنوان «پرسش از امکان امر دینی در جهان معاصر» (۱۳۹۹) را می نویسد و سپس به همت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دیدگاه امتناعی خود را در معرض نقد و بررسی اهل نظر قرار می دهد و بعد مجموع نظرات آنان را در مجموعه سه جلدی با عنوان «ساحت و قدس وجود و تاریخ» (۱۳۹۹) منتشر کرده است.

۲. آیا نگاه امتناعی دکتر حقیقت و همفکرانش بلحاظ معرفتی پسینی یا پیشینی است؟ به عبارت دیگر، آیا این نگاه علمی است یا فلسفی است؟ مسلماً این دیدگاه نمی تواند علمی باشد. زیرا دانش و علم از امتناع و امکان چیزها بحث نمی کند. مفاهیمی چون امکان و امتناع و وجوب از مقولات اولی فلسفی است و ربطی به دانش ندارد. اینکه دکتر حقیقت حکمت سیاسی متعالیه را شبه علمی دانسته است و برای آن چنین دلیل آورده است که چون فاقد روش علمی است؛ سخن باطلی است. چون اساساً فلسفه سیاسی شعبه ای از علم نیست تا ملزم به تبعیت از روش علمی باشد. فلسفه های سیاسی از روش های فلسفی تبعیت می کنند. بنابر این، اگر دکتر حقیقت می خواهد بر فلسفه سیاسی متعالیه نقد روشی انجام

دهد، بایستی از افق روش شناسی فلسفی وارد نقد شود و نه روش شناسی علمی. بلکه اساساً اگر ایشان بخواهند از موضع علمی، وارد نقد روشی شوند، ناخواسته خلاف مدعای خود را اثبات کرده است. زیرا علم از چیزهای موجود و عینی بحث می کند و امر معدوم مطلق، نفیاً و اثباتاً خارج از موضوع علم است. مادامی که نشانه ای از امر معدوم در میان نباشد، علم نمی تواند درباره آن تحقیق کند. لذا علم به کمک نشانه های عینی یا تاریخی می تواند خبر از آمدن معرفت فلسفی نو ظهور در حال یا وقوع آن در گذشته به ما بدهد ولی نمی تواند خبر از امتناع وقوع امر معدوم بدهد. کوشش میشل فوکو و لیلی عشقی در تحلیل علمی انقلاب اسلامی از همین باب بوده است. این دو در صدد بودند که به روش علمی از آمدن حکمت سیاسی معنوی در دنیای مدرن سکولار شده خبر بدهند. چون برای این کار به شواهد و مستندات عینی دست یافته بودند. اما اگر این دو جامعه شناس می خواستند ادعای امتناع حکمت سیاسی معنوی را اثبات کنند، چنین کاری به لحاظ روش شناسی علمی برای شان مقدور نبود. به همین خاطر، استاد دکتر حقیقت، جناب دکتر طباطبایی کاملاً متفطن به این مساله بوده است که هرگز سعی نکرده نظریه زوال یا امتناع تفکر فلسفه سیاست دینی در دنیای معاصر را به شیوه علمی مطرح کند. بلکه ایشان خیلی رندانه از کنار فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی عبور کرده است. و این نکته مهمی است که از نظر دکتر حقیقت دور مانده است.

۳. البته پرسش از روش مند بودن ادله فلسفی مدعیات امتناعیون مجال دیگری را می طلبد لکن به نظر می رسد که مدعیات ده گانه و نقد نقد دکتر حقیقت، نه شباهتی به روش علمی که خواهان آن است، دارد و نه شباهتی به روش فلسفی. اینکه مدام گفته شود که چنین رابطه ای وجود ندارد و تلازمی در کار نیست و چنین و چنان نیست، با اینگونه سخن گفتن ها دیگ استدلالات گرم نمی شود. در کمترین جایی از گفته های ایشان می توان ردی از استدلال را سراغ گرفت. برای مثال، این جمله: «اقتدارگرایی یعنی قدرت به شکل هرمی و سلسله مراتبی توزیع شود، و ضرورتاً امر منفی نیست. این که اقتدار از اسمای الهی است، ربطی به مباحث سیاسی ندارد» (مدعای دوم متن) و یا این جمله: «با فرض این که جامع، مهم و بدیع نیست، ما هم نمیتوانیم حکمت سیاسی متعالیه ابداع نماییم» (مدعای

سوم متن)، عاری از استدلال است. بیشتر تکرار دعوی است تا استدلال. دعوی عدم ربط و یا با فرض مهم و بدیع نبودن که نمی توان نتیجه گرفت که پس ما هم نمیتوانیم حکمت سیاسی متعالیه ابداع نماییم. مگر اندیشه سیاسی همه فیلسوفانی که فلسفه سیاسی دارند، جامع و مهم و بدیع است که چنین استنتاجی را ایشان کرده است؟!

۴. البته عمده استدلال و جان مایه مدعیات دکتر حقیقت بر فرض عدم رابطه تولیدی میان مباحث هستی شناسانه و اعتباریات یا همان بحث مشهور رابطه است و باید است. ایشان قایل به عدم رابطه است و با تکیه بر این فرض، مدعی امتناع فلسفه سیاسی متعالیه شده است. لکن اولاً باید دکتر حقیقت، این فرض یا باور خود را و لو باجمال اثبات کند. چون دیدگاه مخالف وجود دارد. و ثانیاً چرا ایشان گمان کرده که قایلین به حکمت سیاسی صدرایی، چاره ای از قول به ترابط است و باید، ندارند. در حالی که ممکن است برخی از پیروان صدرایی با پذیرش فرض عدم ترابط، مدعی حکمت سیاسی متعالیه باشند. اگر حکمت عملی متعالیه مستقل از حکمت نظری آن، موجود باشد؛ این استدلال دکتر حقیقت که بنیاد مدعیات خود را بر آن بار کرده است، بلا موضوع و بی اثر می شود.

۵. وقتی سخن یا مدعیاتی مستند به استدلال فلسفی یا علمی نباشد، صورت ایدئولوژیک بودن آن قوت پیدا می کند. و دکتر حقیقت همچون استادش، دکتر سید جواد طباطبایی، گرفتار همین مساله شده است. ایشان ارزش معرفتی فلسفه های سیاسی را بر اساس دور و نزدیک بودن آنها با فلسفه سیاسی مطلوب خود مشخص می کند. گویی ایدئولوژی مطلوب، خط کش و مقیاس اعتبار سنجی همه فلسفه های سیاسی دیگر است. فلسفه سیاسی ای اعتبار دارد که همسو با ایدئولوژی مطلوب باشد و تقابلی با آن نداشته باشد. در غیر اینصورت، آن فلسفه سیاسی بی اعتبار است تا جایی که حکم به امتناع آن می شود. آثار سید جواد طباطبایی آکنده از نگاه ایدئولوژیک است و همین نگاه به شدت در شاگردان وفادار وی، مانند دکتر سید صادق حقیقت که او را استاد الاساتید می خواند، انتقال یافته است. بدیهی است که ما دامی که این نگاه ایدئولوژیک بر قرار است، باب گفتگوی علمی شکل نمی گیرد.

۶. پرداختن به ثمره عملی نگاه امتناعیون خیلی مهم است. زیرا نتیجه نهایی نگاه امتناعی توقف تفکر است. وقتی گفته شود که تولید یا استخراج فلسفه سیاسی از فلان فلسفه، ممتنع است - بویژه که قایل به امتناع ذاتی باشیم -؛ باب تفکر سیاسی پیرامون آن فلسفه را مسدود کرده ایم و عبث بودن کنجکاوی درباره آن را به مخاطبان منتقل کرده ایم. در حالی که هیچ دلیلی برای عبث دانستن تحقیق در فلسفه ای که عقیم می دانیم، وجود ندارد. ای بسا که برداشت امتناع و عدم امکان نادرست باشد. اصرار بر امتناع و مخالفت با هر گونه تلاشی برای بازخوانی یا تولید فلسفه سیاسی متعالیه یا هر فلسفه سیاسی دیگری که عقیم و ممتنع می دانیم، مستندی غیر از ایدئولوژی مطلوب ندارد. لذا چنین اصراری ایدئولوژیک است. فرضاً که پیروان حکمت سیاسی متعالیه در تکاپوی نگارش صدها اثر علمی در این زمینه باشند؛ چرا باید امتناعیون تا این اندازه با این تلاش مخالفت بورزند.

۷. آقای دکتر حقیقت خیلی اصرار دارد که اندیشه سیاسی ملاصدرا را «اقتدارگرا» بخواند. این کار در جاهای مختلف از آثار ایشان مشهود است. اینکه اقتدار گرایی به فلسفه خاصی اختصاص داده شود، نیاز به استدلال قوی دارد. زیرا قدرت، موضوع تمام فلسفه های سیاسی است. اگر فلسفه سیاسی به موضوع قدرت نپردازد، ناقص و ناتمام است. لکن مساله مهم در بار ارزشی این تعبیر (اقتدار گرایی) است. این تعبیر در تعاملات و مرز بندی های سیاسی به شدت تاثیر گذار است. در مکالمات سیاسی به ندرت، مفهوم فلسفی آن برداشت می شود. وقتی گفته شود که اندیشه سیاسی ملاصدرا اقتدارگرایانه است، مخاطب عام چنین برداشت می کند که گویی ملاصدرا به شدت در پی قدرت بوده است. در حالی که او از مراکز قدرت فراری بود و به همین خاطر، در ده کهک زاویه گرفته بود. لذا پیشنهاد نگارنده به دکتر حقیقت آن است که به احترام حکیم صدر المتالهین شیرازی که حق بزرگی بر تفکر فلسفی معاصر جهان اسلام دارد، از کار بست چنین تعبیری درباره ایشان پرهیز کند و از مفاهیم جایگزین برای افاده مقصود خود استفاده کند.

۸. با مطالعه مدعیات دکتر حقیقت در امتناع حکمت سیاسی، این پرسش در ذهن مخاطب برجسته می شود که اگر فلسفه سیاسی امام خمینی ره و انقلاب اسلامی هیچ نسبتی با حکمت متعالیه ندارد؛ پس از کجا نشأت گرفته است؟ و اساساً آیا ایشان اندیشه اسلامی را واجد فلسفه سیاسی می داند یا خیر؟ و مهم تر آنکه فلسفه سیاسی مطلوب نظر دکتر حقیقت چیست و از کدام مکتب فلسفی سیراب می شود؟ اینها پرسش هایی است که راه گریزی از پاسخ به آنها وجود ندارد. زیرا انسان و جامعه سیاسی نمی تواند بدون فلسفه سیاسی بر قرار بماند. اگر به هر دلیلی فلسفه سیاسی خاصی از گردونه تفکر سیاسی خارج شود، می بایست جایگزینی برای آن ذکر کرد. در غیر آن صورت، فلسفه سیاسی کنار گذاشته شده باز خواهد گشت. لذا دکتر حقیقت و همفکران امتناعی ایشان بویژه استاد الاساتید ایشان، باید به مخاطبان خود پاسخ دهند که در ازاء طرد فلسفه سیاسی متعالیه، کدام فلسفه سیاسی را پیشنهاد می کنید و آیا آن فلسفه سیاسی تاب مقاومت برابر نظرات انتقادی را دارد یا خیر؟

۱۳ خرداد ۱۴۰۰